زیر نور صحنه

بعضی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده...!

دل‌کندن از شرایط معمول

رضا آشفته

■ اجرای نمایش «بعضی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده...!» برای مخاطب تالار اصلی تئاتر شهر کمی غریب به نظر می‌رسد، چراکه در این تالار آثار پر مخاطب با تعاریف کلاسیک و گاهی مدرن کلاسیک و درواقع تماشاگرپسند اغلب اجرا شده است. برای همین رفتارها و گفتارها و به عبارتی چیدمان و میزانسن از همان ابتدا با آن تئاتر متعارف همخوانی ندارد. آیا سیاووش تهمورث زرنگی کرده است؟! برای آنکه اولا این متن و این نوع اجرای متکی بر رفتارها و گفتارهای طبیعی اصلا در کارنامه کاری‌اش جایگاهی ندارد و ثانیا او بهتر از هر کسی می‌داند که این متن و اجرا چندان سنخیتی با این تالار ندارد و اگر هم دارد دست‌کم به ظاهر برای این تالار پاسخگو نخواهد بود. ثالثا نمایش‌هایی که در این تالار اجرا می‌شوند، حداقل باید یک ساعت‌ونیم زمان اجرایی داشته باشند و گاهی هم بیش از دو، سه ساعت برای برنامه‌های این تالار در نظر گرفته می‌شود، چون خانواده‌ها می‌آیند تا آخر شب نمایش ببینند و بعد از آن برای خوردن شام به رستوران‌های بزرگ بروند و... بنابراین در پس این اتفاق نگاه و ضرورتی موج می‌زند. باید علتی وجود داشته باشد که اصرار بر اجرای آن در تالار اصلی شده است. مضمون این نمایش به طور موجز درباره اضمحلال و از هم پاشیدگی خانواده ایرانی در نسل‌های جوان‌تر است. آیا این اجرا یک هشدار و زنگ خطر نیست که دیگرانی که به دنیای نمایش پا می‌گذارند با این واقعیت تلخ و تهدیدکننده آشنا شوند؟ آنهم مخاطبی که صرفا تئاتری هم نیست. یعنی مخاطبی که به هوای یک نمایش سرگرم‌کننده به تالار اصلی پا نهاده و یکباره غافلگیر می‌شود. سیاووش تهمورث بی‌گدار به آب نزده است و مراسم میهمانی را هم پیش از پس‌زدن پرده تالار آغاز می‌کند. آغازی که برخی می‌پندارند کاملا زاید است. در حالی که نگاه و میزانسن تهمورث شکل متعارف ندارد، بلکه او درصدد است که یک میهمانی را با تمام حشو و زوایدش تصویر کند. برای همین چندان اتکایی به میزانسن‌های متعارف و اصطلاحا میزانسن‌های نخ‌نماشده ندارد. او درصدد است که طبیعی‌ترین روابط را قابل درک و دیدن کند و هدف هم تکان‌دهندگی مخاطب است. باید این میهمانی که نمونه مشابه‌اش برای نسل جوان، چندین‌بار تکرار شده و می‌شود، تبدیل به جدلی فکری و درونی شود و تماشاگر نسبت به عاقبت بدخیم و شوم خود از روابطی بدون ضابطه و ویرانگر آگاه شود. حالا برخی منتقدان بخواهند بر او ایراد بگیرند؛ این دیگر مشکل اتکای به خود و دانسته‌های محدود و خط‌کشی شده است. در حالی که عظمت و نیروی خلاقه نمایش

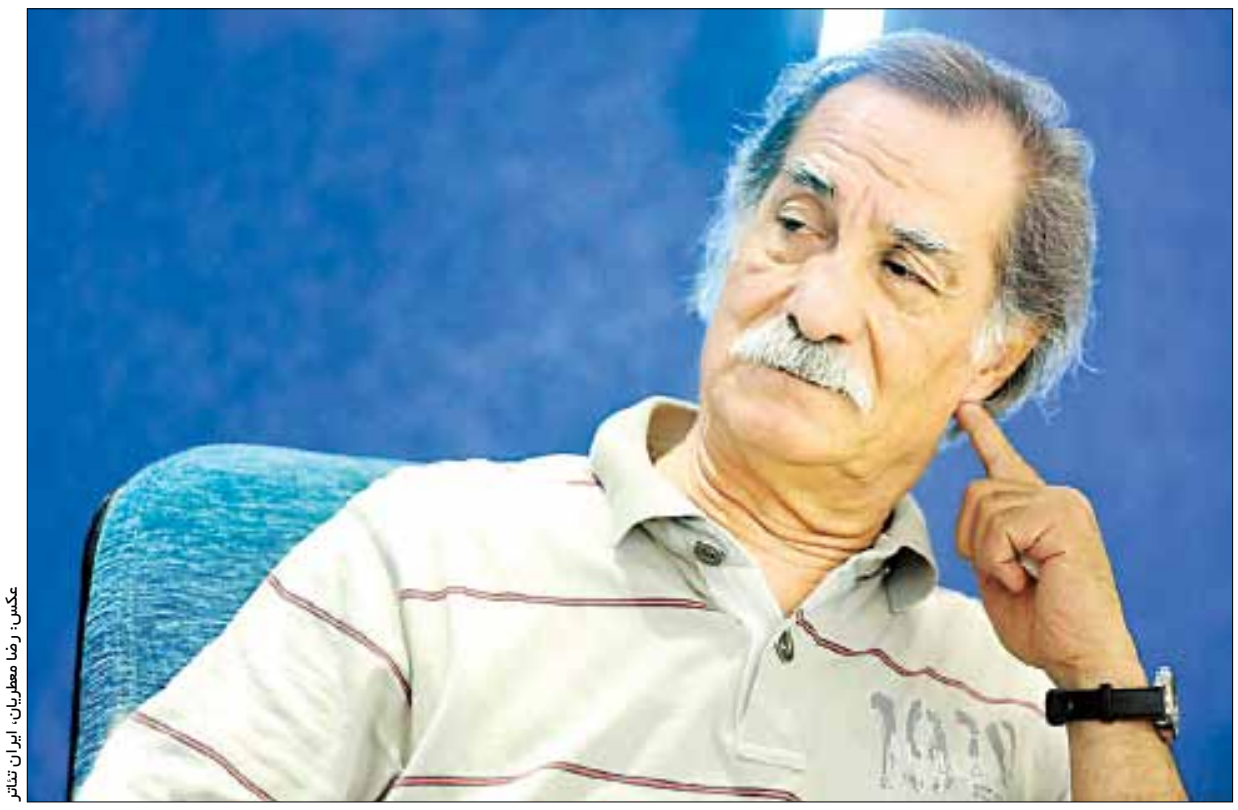


«بعضی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده...!» در همین هشداردادن و بعد از آن ایجاد تحول و دگرگونی به آدمی است که دچار انحراف فکری شده است. باور بفرمایید اضمحلال خانواده در ایران اتفاق بزرگی است. حالا اگر برای درصد پایینی هم این اتفاق نمود داشته باشد، این خود زمینه‌ساز بالارفتن آمار طلاق در آینده خواهد شد، چراکه باید با آموزش و بعد هم توجه به معضلات موجود راه‌چاره‌ای برای خروج از این معضل پیدا شود. ایران به عنوان یک کشور شرقی که پایبند به دین و اخلاق است، در رد خانواده دچار بحرانی بسیار شدیدتر از اروپا و غرب خواهد شد. ضوابط خانوادگی کلیت انسان شرقی را به شکل پایدار و برقرار حفظ کند. حتی زیبایی اثر سیاووش تهمورث در این است که از آرش عباسی که خود یک نسل جوان است، درخواست کرده تا ایده و نظرش را در خصوص این روابط به اصطلاح نوین و در عین‌حال مخرب بنویسد و در دل تمرین‌ها به آنها شکل و شمایل رفتاری و طبیعی بدهد. با این تعبیر آیا هنوز هم می‌توان در رد نمایش و کارگردانی تهمورث خرده گرفت؟ آیا این امکان به گونه‌ای دیگر می‌توانست مخاطب را درگیر با این ماجرای حقیقی کند؟ مثلا اجرا در تالار چهارسو که به ظاهر مناسبت بیشتری هم با این متن دارد، می‌توانست تا این حد مخاطب این مساله ژرف را درگیر خود کند. به یقین پاسخ منفی است و به همین دلیل باید به گزینش تهمورث و نوع پرداخت او در صحنه نگاه مثبت انداخت. متاسفانه منتقد امروز هم درگیر با شتاب‌زدگی روحی و روانی خود است و از دقت و کشف لحظه‌ها و آنات این نمایش که ما را در فرآیند اتفاقات روز قرار می‌دهد، باز می‌ماند. در حالی که این سه زوج که هر یک به گونه‌ای در آستانه از هم پاشیدگی هستند، در مدار درستی از ارتباطات انسانی قرار نگرفته‌اند. برای همین برخی مثل ندا (آناهیتا همتی) و حمید (سیامک صفری) کاملا معصوم و بی‌گناه به نظر می‌رسند و دیگران در تب‌وتاب کنش‌های خودخواسته از مدار سالم انسانی بیرون رفته‌اند و چندان هم پایبند اصول فردی و اجتماعی سرزمین خود نیستند. یعنی در مجموع مشکل هویتی یافته‌اند و خودخواهانه به دنبال ارضای امیال سست و فروپاشنده خود هستند. این شهوت و غریزه ازهدایت‌درآمده، چیزی جز این وضعیت ویرانگر و مضمحل‌کننده در چنته نخواهد داشت. این همان عقوبتی است که طبیعت برای هر یک از ما که پایبندی خود به مرام انسانی را به کنار می‌نهیم در نظر گرفته است. انگار این وظیفه است که انسان برای سلامت روح و روان خود همچنان باید با پایبندی بر اصول انسانی رفتار کند.

سیاوش تهمورث کارگردان نمایش «گاهی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده»:

رو راست باشیم، در کارهم دخالت می‌کنیم

فرزانه ابراهیم‌زاده



عکس: رضا مهرپرتو، ایران تئاتر

سیاووش تهمورث آنقدر شناخته شده است که برای گفتن از او نخواهیم به بیوگرافی و پیشینه هنری‌اش بپردازیم. هنرمندی که در حوزه تئاتر، سینما و تلویزیون سال‌هاست فعالیت کرده و از او آثار به یادماندنی در خاطره‌ها مانده است. از نقش داروغه در مجموعه تلویزیونی گرگ‌ها تا برادر انتقام‌جوی زیر تیغ. تهمورث در تئاتر هم سال‌هاست که فعالیت می‌کند و نمایش‌هایی چون «معرکه در معرکه» و «سوگ سیاووش» را به صحنه برده است. او این روزها با نمایش «گاهی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده» به تالار اصلی تئاتر شهر آمده است. نمایشی که خودش می‌گوید، درباره رفتارهای نسل ماست. کسانی که او را می‌شناسند، می‌دانند که بی‌هیچ رودربایستی صحبت می‌کند و انتقادهایش را بی‌پروا می‌گوید. در طول این مصاحبه با انتقاد از وضعیت این روزهای ما معتقد بود از آنجایی که هر کدام از ما به جای یکدیگر تصمیم می‌گیریم وضعیت جامعه را به این جا رسانده‌ایم.

شما از آن دست کارگردانانی هستید که همیشه دغدغه پرداختن به آثار سنتی و نمایش‌هایی را داشتید که از فضای سنتی‌تری برخوردار بودند؛ مانند معرکه در معرکه یا سوگ سیاووش. چطور شد که به سراغ فضایی امروزی رفتید و «گاهی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده» را به صحنه آوردید؟

پیش از هر توضیحی باید بگویم که هیچ متن آماده‌ای را انتخاب نکردم تا روی صحنه بیاورم. طرح این نمایش را در گفت‌وگو با آرش عباسی، نویسنده مطرح کردم و او هم براساس آن طرح چندین ورسیون نوشت و آنها را به من داد تا بخوانم و در نهایت به اینجا رسید که من این متن را روی صحنه آوردم. اصولا هیچ وقت تصمیم نمی‌گیرم که چه جور کاری را روی صحنه ببرم، یک طرح است. تفکری پشت طرحم وجود دارد. اینکه متن در چه ژانری قرار است به صحنه برود بستگی به آن متن و نگاهی است که من به آن دارم.

تم اصلی نمایش «گاهی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده» با اینکه حکایت آدم‌هایی است که قرار است برای آیندگان خود چیزی را به یادگار بگذارند براساس دروغ شکل می‌گیرد.

آنچه هنرمند خلق می‌کند، براساس تاثیرپذیری از جامعه است. یعنی هر آنچه در اطرافش می‌گذرد روی تفکرش اثر می‌گذارد. حالا نگوییم به طور عین به عین از آنچه رخ داده است تاثیر می‌گیرد؛ اما به هر حال آنچه می‌بیند را می‌گیرد. در چند دهه اخیر شاهد بودم دو نسل جدید بچه‌ها – البته نه همه آنها –دچار یک جور حالت بی‌تفاوتی شده‌اند. باری به هر جهت، زندگی را می‌گذرانند. این خیلی حیف است به این دلیل که ما فقط برای خودمان در زمان زندگی نمی‌کنیم. همان‌طور که ما میراث‌دار گذشتگان خودمان هستیم باید چیزی هم برای نسل آینده داشته باشیم. اگر قرار باشد هر نسلی صرفا برای خودش زندگی کند، جامعه ادامه پیدا نمی‌کند و یک جایی قطع می‌شود. ما برای اینکه از هویت، سنت آداب و رسوم و تاریخ خودمان دفاع کنیم؛ باید حتما چیزی برای آیندگان‌مان بگذاریم و چیزی را از خودمان به جای بگذاریم تا آیندگان بتوانند به بهانه آن زندگی را ادامه بدهند.

پس به این دلیل، شما در این نمایش آدم‌هایی را نشان می‌دهید که دارند از خودشان فیلمی به یادگار می‌گذارند که قرار است در آینده فرزندان‌شان که الان وجود ندارند، آن را ببینند. اما در همین فیلم هم اینها با وجود رفاقتی که در ابتدا می‌بینیم دچار اختلاف می‌شوند و نهایت این نمایش هیچ می‌شود.

دقیقا. ما در این نمایش شاهد نسلی هستیم که با وجود ظاهر شاداب، بشاش و دوستی‌شان چقدر تفرقه میان‌شان هست و این تفرقه را نمی‌توانیم برای آیندگان به یادگار بگذاریم. در بروشور این نمایش من متنی را نوشتم که آخرین جمله آن این است که ای وای بر ما اگر آیندگان ما میراث‌دار هیچ ما باشند و واقعا ای وای بر ما که چنین اتفاقی برایمان رقم می‌خورد.

اتفاقا این نمایش در نهایت به همین جا هم می‌رسد که هیچ راه‌حل درستی به هم نمی‌دهند. یعنی معلوم می‌شود که اینها همه دارند به هم دروغ می‌گویند.

این نمایش یک جور بازشناسایی یک نسل است. نمی‌خواهم حکمی بدهم یا نتیجه‌ای از آن گرفته شود که این نسل این‌گونه است و چگونه زندگی می‌کنند. واقعیت این است که اگر می‌خواستم مقدار بیشتری این موضوع را باز کنم، باید جامعه را بیشتر باز می‌کردم و این خیلی وحشتناک است. هر چند که خیلی هم نباید این نسل را مقصر بدانیم. زیرا این نسلی که من دارم نقدش می‌کنم، حق دارد که این‌گونه رفتار کند. فکر کنید یک وزارت ارشاد داریم که یک سری وظایف بر عهده‌اش است که باید انجام دهد. مهم‌ترین وظیفه‌اش هم در موضوع هنر و هنرمندان است. اما از آن طرف می‌بینیم که هر وزارتخانه، نهاد و ارگانی در کار ما دخالت می‌کنند و نمی‌گذارند ما کار بکنیم. نمونه‌اش رفتاری است که بابت تبلیغات این نمایش با آن روبه‌رو شدم. پنج روز پیش از آغاز اجرا، تقاضای بیل‌بورد از شهرداری کردم. بیل‌بوردی که حق من است و شهرداری براساس قوانین خودش باید این را در اختیار هنرمندان قرار دهد. دو درصد از درآمد شهرداری باید خرج کار هنری شود. کاری نداریم که در آن اداره هر تقاضایی چه سرنوشتی پیدا می‌کند. در نهایت هم هزار جور بهانه و ایراد گرفته می‌شود تا برسیم به کسی که باید مجوز بیل‌بورد را برای نمایشی که از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز گرفته ، صادر کند. ما در پرونده‌ای که تشکیل دادیم، مجوز اجرا و مجوز تایید پوستر را بردیم که همه اینها را وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مهر کرده است.

در نهایت به این جا رسیده که در حالی که هفت، هشت اجرا بیشتر نمانده چند روز پیش آقای رییس زیباسازی شهر به پوستر من ایراد گرفته است. با کدام تخصص از پوستر من ایراد می‌گیرید؟ اصلا وظیفه شما چیست که از پوستری که وزارت ارشاد که نهاد رسمی تایید آثار هنری است، ایراد می‌گیرید؟ بروید کار خودتان را انجام دهید. از پس زیباسازی شهر بر نمی‌آیید. همه شهر؛ سوراخ سوراخ است، آن وقت شما چهار تا درخت و گل کاشتید فکر می‌کنید که شهر زیبا شده است؟ ما چگونه از این نسل توقع داشته باشیم که دوستانه سخن بگوید.

پس معتقدید که باید به نسل ما حق داد که بخواهد از نگاه خودش نسل آینده دنیا را بسازد؟

نه، حق نمی‌دهم. می‌گویم ناگزیر از این راه شدید. من مسوول، این زمینه را فراهم کرده‌ام. من تهمورث هم به عنوان هنرمند مجبورم که آینه این رفتار باشم و بگویم که نسل آینده من حواست جمع باشد تحت تاثیر این فضا قرار نگیری. کارت را بکن، زندگی بکن، درست رفتار کن و به فکر آینده‌ات باش. این آدمی که دارم ازش صحبت می‌کنم به فکر آینده تو نیست. اگر به فکر آینده تو بود، ۲۵روز من را سر نمی‌دواند که در نهایت هم بگوید که کارم ایراد دارد. اصلا تئاتر نمی‌خواهیم. سینما نمی‌خواهیم، هنر نمی‌خواهیم. کمتر مسوولی است که در ماه چهار تا تئاتر ببیند؟ آخر شما که نمی‌آیید تئاتر ببینید به خودتان حق می‌دهید که در مورد سینما و تئاتر اظهارنظر کنید؟ من صریح صحبت می‌کنم.

قبل از اجرای این نمایش هم درباره مشکلاتی که به اجرایتان مربوط می‌شد، هم گله کرده بودید. ظاهرا در مجموعه تئاتر شهر مشکلاتی برای اجرا پیش آمده بود، البته تا جایی که یادم هست اجرای شما به دلیل بازسازی سالن اصلی که انجام هم نشد به تعویق افتاد.

من بی‌رودربایستی صحبت می‌کنم. همین تئاتر شهر ببینید چه وضعیت نامناسبی دارد. اینجا محل اجرای تئاتر است؟ مسافرخانه است؟ قهوه‌خانه سنتی است با این در و پیکری که درست کردید؟ در چوب و لاک الکلی را برداشتید رنگ زدید. در آلومینیومی برای اتاق‌ها گذاشتید. در ورودی تئاتر شهر که خودش یک اثر هنری است، باز و بسته نمی‌شود. دارد تخریب می‌شود آقای مسوول کجا هستید؟ جواب این موضوعات را چگونه می‌دهید؟ آقا فقط نمی‌شود به نسل جوان گفت که چرا چپ می‌روی راست می‌آیی؟ ما مسوولیت داریم باید زمینه مناسب را برایش آماده کنیم. کدام یک از شما این زمینه را آماده کرده‌اید؟ وظیفه من ایراد گرفتن و نشان‌دادن مشکلات است. حالا می‌خواهد خوش‌شان نیاید. باید می‌خواهد خوش‌شان نیاید. این وضعیت ماست این تئاتر و هنرمان است. ما داریم در یک مملکت با هزار سال قدمت و پشت تاریخ یک مملکت حرکت می‌کنیم. من یک سوال دارم در قانون بوده که حداقل دودرصد درآمد شهرداری باید خرج هنر شود. این دودرصد کجاست؟ یا به طور کلی حذفش کردید یا اگر هست، آقای شهردار، قالیباف دوست بنده جواب بده خرج چه چیزی می‌شود که تهران به این بزرگی هنوز دو سالن برای من هنرمند ندارد.

این نمایش یک جور بازشناسایی یک نسل است. نمی‌خواهم حکمی بدهم یا نتیجه‌ای از آن گرفته شود که این نسل این‌گونه است و چگونه زندگی می‌کنند. واقعیت این است که اگر می‌خواستم مقدار بیشتری این موضوع را باز کنم، باید جامعه را بیشتر باز می‌کردم و این خیلی وحشتناک است. هر چند که خیلی هم نباید این نسل را مقصر بدانیم

موضوعات و مشکلاتی که در حوزه تئاتر وجود دارد، انگار تمامی ندارد. فکر می‌کنم اگر بخواهیم به آنها بپردازیم روزها باید درباره‌اش صحبت کنیم، البته در نهایت هم حل نمی‌شود.

این فقط مختص شهرداری هم نیست. در شهرک غزالی کار تلویزیونی انجام می‌دهم. در کنار جایی که ما داریم کار می‌کنیم عروسی می‌گیرند.

این توهین به من هنرمند است که دارم آنجا کار می‌کنم. تلویزیون در شهرک غزالی را ببندد ما برویم دنبال کارهایمان. برویم سیگارفروشی کنیم که شرف دارد به این کاری که می‌کنیم؛ من در یک جایی کار می‌کنم آن طرف در گراندسینما عروسی می‌گیرند. این فاجعه است و نمی‌دانیم به چه کسی بگوییم.

فکر می‌کنید خیلی اهمیت دارد؟

مهم نیست. من سال‌هاست که دارم حرف می‌زنم. خسته هم نمی‌شوم انتقادم را می‌کنم. من به هیچ‌جا وصل نمی‌شوم و آنقدر ایرانی هستم که هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ انگی به من بزند. رییس سازمانی که مسوول زیباسازی شهری است وقتی که توی ماشین نشستی آسفالت‌هایش روده‌های آدم را بالا می‌آورد ایراد از کار من می‌گیرد.

کمی به خود نمایش هم برسیم. این روزها مشکلاتی هم برای قراردادها وجود داشته است.

من هیچ مشکلی از این جهت ندارم. مشکل من این است که تماشاگرم را به دلیل آگهی‌نداشتن و تبلیغ‌نداشتن از دست داده‌ام. یک تماشاگر به من نشان بدهید که ناراضی از این سالن بیرون رفته است. نمی‌دانند که این نمایش در حال اجراست. دوست من آمده است در سالن بغلی می‌گوید اینجا چه می‌کنی. می‌گویم اجرا دارم. می‌گوید از کی؟ می‌گویم ۱۵روز است که اجرا دارم؛ باور نمی‌کند. فکر کنید در نازی‌آباد و جوادیه و نارمک و تهران‌پارس و شمال تهران از کجا می‌خواهند متوجه شوند؟ کف دست‌شان را بو کردند. در همه چیز مساله داریم. بیاییم روراست باشیم. در کار هم دخالت می‌کنیم.

این نکته که خوبه آدم گاهی چشماشو ببنده هم دیده می‌شود. آدم‌هایی که دوست هستند و در کنار همدیگر قرار گرفته و شاد هستند، اما در باطن اصلا چنین نیستند و در زندگی هم دخالت می‌کنند.

این نمایش تخیلی نیست. یک نمایش براساس زندگی واقعی خود ماست. اینها ما هستیم. اگر به کسی هم برخورده است چون همذات‌پنداری کرده و خودش را دیده و از خودش بدش می‌آید. می‌داند خودش چه هست. اینقدر این فیلم رئال و طبیعی است که خودت را در آن محیط حس می‌کنی. پس به همین دلیل که اگر جایی به شما برخورد و همذات‌پنداری کنی، آن جاست که آوار بر سرت خراب می‌شود. اینجاست که می‌بینی چه کار داری می‌کنی چگونه زندگی و رفتار می‌کنی.

اما از نظر سنی آدم‌هایی که در این نمایش هستند از نسل میانه هستند. نه خیلی نسل مسن هستند و نه خیلی جوان. چرا این نسل انتخاب شده است؟

نسل هنوز فرصت دارد تا بازسازی روی اندیشه‌های خودش داشته باشد تا چیزی برای آینده داشته باشد. نسل گذشته هم هر کاری خواسته، انجام داده است و دیگر چیزی برای عرضه‌کردن ندارد اما این نسل میانه است که اتفاقا در جایی است که باید اثرگذار باشد. جایی است که نقطه عطف خودش را باید بگذارد و در حال انتقال تجربیات خودش به نسل بعدی است. اگر این تاثیرگذاری را نداشته باشد در مقابل آینده باید پاسخگو باشد.

این نسل مشکلات خودش را هم دارد. نمایش که زمان خاصی ندارد ، می‌تواند در هر زمانی اتفاق بیفتد. یعنی هر نسلی می‌تواند بگوید که من می‌توانم این برداشت را داشته باشم.

هر زمانی جامعه به این نقطه برسد، حتما نسل جوانش هم به این نقطه می‌رسد که شخصیت‌های این نمایش رسیده‌اند.

همه این نسل‌هایی که به آنها نسل آینده گفته می‌شود برای آنها ضد ارزش است ؟

نه اینها هشدار است. هشداری که وقتی راهی را با صمیمت آغاز می‌کنی، پس صمیمت را می‌شناسی و صداقت را به همراه داری. پس اگر می‌شناسی چرا بازی می‌کنی؟ به آن عمل کن. این نمایش می‌خواهد این را بگوید. آقا، خانم این را می‌شناسی، پس بازی نکن خودت باش.

اسم این تئاتر انگار همه جواب‌هایی که مخاطب در انتها به دنبالش هست را می‌دهد: «گاهی وقت‌ها خوبه آدم چشماشو ببنده.» یعنی اتفاقی که می‌افتد انگار آدم‌ها چشمان‌شان را می‌بندند و دوباره زندگی را ادامه می‌دهند...

نه گاهی وقت‌ها باید چشماتو ببندی تا خطاها را نبینند

در این نمایش که هر کدام از این آدم‌ها می‌دانند در چه موقعیتی قرار دارند، چشمانشان را می‌بندند. همه آن پیشینه را دیدند. انگار می‌گوید که ما از آنچه اتفاق افتاده است، خبر داریم و از این به بعد چشمامون رو می‌بندیم و زندگی این‌گونه جریان پیدا خواهد کرد. یعنی آنچه در ابتدا دیدیم تداوم پیدامی‌کند.

نه این‌گونه نیست. این متلاشی‌شدن این شش نفرمطمئنا به نقطه آغاز نمی‌رسد. کاراکتری که سیامک صفری نقشش را بازی می‌کند، یادتان که هست جمله‌ای دارد که می‌گوید: هوا دیگه روشن شده. یعنی همه چیز شفاف شده و زندگی تغییر کرده است. هر کدام همان‌گونه که برداشت داشتند، زندگی می‌کنند.

اما آخرین کسانی که روی صحنه می‌مانند همان زوجی هستند که زودتر از همه تصمیم گرفتند از هم جدا شوند.

اما آنها جدا نمی‌شوند. به این دلیل که علت جدایی آن دو طبیعت‌شان است. نه اخلاق جامعه و رفتار با همدیگر. تراژدی چرا قبول می‌شود؟ به این دلیل که تاثیر طبیعت بر ماست نه انسان به انسان.

نمایش خیلی پر سر و صدا آغاز می‌شود، اما در سکوت مطلق تمام می‌شود. انگار زلزله‌ای در طول اجرا رخ می‌دهد و باعث می‌شود این گروه به یک سکون برسند.

بگذارید یک مثال بزنم. هفته را که آغاز می‌کنیم با سر و صدا آغاز می‌کنیم، اما جمعه غروب در سکوت می‌گذرد. وقتی آدم به یک نتیجه برسد به یک شناخت می‌رسد و احساس آرامش می‌کند.

وقتی به آرامش می‌رسد، دیگر ساکت می‌شود. آنهایی سر و صدا می‌کنند که به تفکر دسترسی پیدا نکردند. اینها همه حساب شده است. در ابتدا میزانسن‌ها چگونه آغاز می‌شود. همه چیز مرتب است. اینکه هر کدام چگونه با هم جا عوض می‌کنند؛ جا به جا می‌شوند. ابتدا خیلی تنگاتنگ هستند اما در انتها متلاشی می‌شوند. همه جدا می‌شوند.

نقش‌ها خیلی به جا انتخاب شده‌اند و هر کسی در نقش خودش جا افتاده است. به‌خصوص آقای صفری یا رییسی.

زمانی که متن را دست می‌گیرید، دیدگاه خودت را در جامعه هنری نگاه می‌کنی و آن جاست که تصمیم می‌گیری که انتخاب کنی. هر کدام این بازیگران خصوصیاتی داشتند که من با نقش‌های این نمایش تلفیق کردم. بخشی هم استعداد این بازیگران بود.

جدا از اینکه خودتان نویسنده هستید، همیشه از متن نویسندگان شناخته شده‌تری برای اجرا استفاده کرده‌اید. مثل آقای میرباقری. چطور متنی از آرش عباسی که یک نویسنده جوان است را انتخاب کردید؟

پیش از این کار یکی، دو متن از آقای عباسی خوانده بودم و یک متن هم از او دارم که قرار است به روی صحنه بیاورم. مضاف بر اینکه آرش عباسی خودش همان گونه که گفتید جوان است و به همین نسل تعلق دارد. یکی از دلایل انتخاب ایشان بود.

تماشاخانه

هوبریس و هامارتیا



کارگردان: عادل زمانی
برداشتی آزاد از نمایشنامه‌های مکبث و اتللوی شکسپیر
بازیگران: حسن فرضی‌پور، گیتا وفایی، سیما منصوری، هیوا امان‌الهی، محمد ایمان جمالان و نازنین فخاری
آهنگساز: محمد جعفری
طراح صحنه: روح‌الله اسدی
۱۹:۳۰ سالن اصلی مولوی

«ایوانف»



نوشته آنتوان چخوف
کارگردان: امیررضا کوهستانی
نخستین نمایشنامه بلند آنتوان چخوف که داستان زندگی فردی به‌نام ایوانف است.
بازیگران: محمدحسن معجونی، وحیدآقاپور، علی باقری، رضا بهبودی، نگار جواهریان، سعید چنگیزیان، مهین صدری، فاطمه فخرایی، فریبا کامران و محمدرضا نجفی
مدیر تولید و دستیار کارگردان: محمدرضا حسین‌زاده
روابط عمومی: مریم سپهری
ساعت ۱۹ در سالن شماره یک مجموعه تماشاخانه ایرانشهر

خاموشی دریا



نویسنده: رضا گوران
کارگردان: نیما دهقان
بازیگران: شهرام حقیقت‌دوست. فرزین صابونی، الهام کردا
طراح صحنه: منوچهر شجاع
طراح لباس: گلناز گلشن
ساخت و انتخاب موسیقی: آرش گوران
دستیاراول کارگردان، برنامه‌ریز و مدیر تولید: نورالدین حیدری‌ماهر
تالار سایه: ۲۰:۳۰

«آشپزها»



نویسنده و کارگردان: امیر مشهدی‌عباس
بازیگران: سوسن مقصودلو، مهرداد باقری، حمیدرضا حسینعلی و مهرداد باقری
داستان رقابت و رویدادهایی است بین دو آشپز که برای استخدام به رستورانی مراجعه می‌کنند.
طراحی صحنه: بیتا مشهدی‌عباس و ندا حیدری
آهنگساز: حمیدرضا درویش
تالار هنر

«پری»

نوشته: خیرالله تقیانی‌پور
کارگردانی: خیرالله تقیانی‌پور و جواد نوری
بازیگران: رضا پاپی، جواد پورزند، مصطفی ساسانی، علی عامل‌هاشمی، رهام عسگرپور، محسن بابایی‌ربیعی، حسین شفیعی، علیرضا زراعی و علی رضاخانی
تماشاخانه سنگلج

«شمس پرنده»



نوشته و کارگردانی: پری صابری
تهیه‌کننده: سیاوش حقیقی
بازیگران: محمد حاتمی در نقش مولانا، سیروس اسنقی در نقش شمس‌تبریزی
آهنگساز: ابراهیم اثباتی
خواننده: مصطفی محمودی
تالار وحدت